

اوصاف شیعیان واقعی؛ قناعت و رضایت به مقدرات الهی*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقاله شرحی است بر تفسیر کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب اوصاف شیعیان واقعی. از جمله ویژگی‌های شیعیان واقعی، قناعت به آنچه برایش مقدر است؛ خشم او را چموش نمی‌کند و مغلوب خواسته‌اش نشده، بخل بر او چیره نمی‌شود. بخل و خودگزینی یعنی هر چیزی را برای خویش خواستن، منشأ بسیاری از ردایل اخلاقی است. تقدیر الهی به این معناست که انسان به این معرفت عالی دست یابد و باور کند که خدا همه‌جا حضور دارد و او قدرت بلامنازع است و کاری خارج از اراده خدا انجام نمی‌شود. لذا هرگز از غیر خدا نمی‌ترسد و چالپوسی و تملق نمی‌کند و به داشته‌های خویش مغرور نمی‌شود. از این رو، کمال انسان در ایمان به غیب و درک حقایق غیبی است. هر قدر این ایمان و معرفت گسترده‌تر شود، تقرب انسان به خدا بیشتر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: قناعت، رضایت به مقدرات الهی، توحید افعالی.

بخل و خودگزینی و هر چیزی را برای خویش خواستن، منشأ بسیاری از مفاسد و ردایل اخلاقی است و انسان رستگار کسی است که بخیل و خودگزین نباشد. گاهی بخل و امساک چنان در انسان رشد می‌کند که شخص نه تنها خودش مالش را خرج نمی‌کند، بلکه مانع احسان و بذل و بخشش دیگران نیز می‌شود. به این حالت «لثامت» گفته می‌شود.

خاستگاه قناعت در اخلاق خدامحور

نشانه دیگری که به توضیح بیشتری نیاز دارد، و در واقع، مفهوم جدیدی است که با سه ویژگی دیگر متفاوت می‌باشد، عبارت است از قناعت. پیش از بررسی مفهوم قناعت، یادآور می‌شویم که معمولاً در کتاب‌های اخلاقی صفات و فضایل اخلاقی را به چند ویژگی و فضیلت محدود ارجاع می‌دهند و آنها را اساس فضایل اخلاقی معرفی می‌کنند و نیز آن ویژگی‌های اساسی را حد وسط بین افراط و تفریط می‌دانند و می‌گویند که اگر انسان از افراط و تفریط خودداری کند و حد وسط و حد اعتدال هر خصلی را به دست آورد صاحب فضیلت شده است. آن‌گاه انگیزه و علت اتصاف به فضایل اخلاقی را مدح عقلا و محبوب شدن نزد مردم معرفی می‌کنند. این چارچوب و نوع رویکرد به فضایل اخلاقی نخست از طرف کسانی مطرح شده که نگرش دینی نداشته‌اند. البته برخی علما و فقهای آشنا به احادیث و معارف دینی درصدد برآمدند تا با حفظ همین چارچوب برای فضایل اخلاقی و انگیزه و دلیل اتصاف به آنها، از آیات و روایات نیز شواهدی بیاورند. عصاره و روح این نگرش آن است که فضایل اخلاقی حد وسط بین افراط و تفریط‌اند و چون مردم و عقلا آن فضایل را می‌ستایند، ما باید به آنها متصف شویم تا عقلا ما را بستانند.

اما اخلاق دینی از آموزه‌ها و معارف دین سرچشمه گرفته است، بنابراین سطحش بسیار فراتر از آن اخلاق است. در اخلاق دینی مراتب عالی ارزش‌های اخلاقی به توحید بازمی‌گردد. اگر در ارزش‌های اخلاقی روح توحید نباشد، آن ارزش‌ها تنزل می‌یابند و در سطح ارزش‌های اخلاقی سکولار متوقف می‌مانند. اسلام هنگام توصیه به قناعت، حکمت و دلیل آن را ستایش عقلا و محبوبیت نزد مردم نمی‌داند؛ زیرا این ملاک و معیار برای قناعت‌ورزیدن کافر و منکر خدا نیز محقق می‌باشد. هر انسانی براساس طبعش افراد شجاع و قانع را دوست دارد، خواه مؤمن باشند، خواه کافر. آری، حد اخلاق عمومی که قوام آن به دین نیست، مدح و ستایش عقلاست. اما اخلاق دینی ریشه در معارف و آموزه‌های دینی دارد؛ از این رو توحید و

امیرمؤمنان علی^ع در ادامه خطبه نورانی خود، چهار ویژگی و نشانه شیعۀ واقعی را این‌گونه معرفی می‌کند: «قَانِعٌ بِالذِّی قُدِّرَ لَهُ، لَا یَجْمَحُ بِهِ الْعِظُ، وَلَا یَغْلِبُهُ الْهَوَى، وَلَا یَقْهَرُهُ الشُّحُّ»؛ به آنچه مقدر باشد، قناعت می‌کند و خشمش او را چموش و سرکش نسازد و مغلوب خواسته‌اش نشود و بخل بر او چیره نگردد.

پرهیز شیعۀ واقعی از بخل و خشم

در جلسه پیشین، برای تبیین یکی از نشانه‌های شیعۀ واقعی از دیدگاه امیرمؤمنان^ع گفتیم که شیعۀ واقعی رفتارش را با آگاهی انجام می‌دهد. وی پس از آگاهی از موضوع و حکم و تشخیص مصلحت یا مفسده کاری به انجام دادن آن اقدام، یا از انجام دادن آن خودداری می‌کند و ملاک رفتار و عملش، حق بودن، مفید بودن و به مصلحت بودن آن رفتار برای دنیا و آخرت است. در مقابل، برخی ناآگاهانه و جاهلانه و بدون شناخت حق یا باطل بودن کار و بر اثر رواج اجتماعی به کاری دست می‌زنند؛ حتی گاهی ممکن است آگاهی و شناخت لازم را داشته باشند، اما عوامل نفسانی و شیطانی اراده و اختیار را از آنان سلب کند و مانع شود که آنها به وظیفه‌شان عمل کنند، در نتیجه، به انحراف دچار می‌شوند. داشتن آگاهی، اختیار و آزادی در انجام حق، و ناتوان نشدن از پیمودن مسیر حق، دو ویژگی اساسی و مهم است که بسیاری از نشانه‌ها و اوصافی که امیرمؤمنان^ع برای شیعۀ واقعی بیان می‌کنند، فروع آن دو به حساب می‌آیند؛ از جمله سه ویژگی از چهار ویژگی‌ای که در آغاز این بحث به آن اشاره کردیم، یعنی ویژگی‌های کنترل خشم و مغلوب میل و خواست دل نشدن و چیره نشدن بخل بر دل آنان است. براین اساس، خشم بر شیعۀ آگاه و مطیع حق چیره نمی‌شود و او را به سرکشی و چموشی و انمی‌دارد. وی با تسلط بر نفس خود خشمش را مهار می‌کند و از روی خشم کاری را انجام نمی‌دهد که برای وی تأسف و پشیمانی به بار آورد. همچنین تمایلات، شهوت و هوای نفس بر شیعۀ واقعی چیره نمی‌شود تا او را از مسیر حق منحرف سازد، به تعبیر دیگر و بنابر آنچه در علم اخلاق مطرح می‌شود، تمایلات او از حد اعتدال خارج نمی‌گردد و قوه شهویه و غضبیه بر وی مسلط نمی‌شود. همچنین شیعۀ واقعی بخل و امساک ندارد و مقهور بخل نمی‌شود. «شُحُّ» به معنای بخل و آز است. قرآن در چهار آیه واژه «شُحُّ» را به کار برده، در یکی از آن آیات خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر: ۹)؛ و هر که از بخل و آز خویش نگاه داشته شود، ایشان رستگاران‌اند.

نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» (بقره: ۲۲)؛ و [خدا] از آسمان آبی فرو آورد، و با آن [آب] از میوه‌ها روزی برای شما [از زمین] بیرون آورد. بر اثر تابش خورشید به دریا، آب، گرم، و به بخار تبدیل می‌شود. بخار آب بالا می‌رود و سپس با اصطلاح و برخورد باد سرد با باد گرم و اختلاط آن دو، درجه حرارت هوای گرم پایین می‌آید و ابر را تشکیل می‌دهد، سپس با اشباع شدن ابر و بارور شدن آن به وسیله باد، باران می‌بارد. اما قرآن می‌فرماید که خداوند باد را می‌فرستد تا ابر را در آسمان جابه‌جا کند و باعث شود در نقطه‌ای از زمین ببارد. در اثر بارش باران، خدا گیاهان را می‌رویانند و خداوند شما و حیواناتان را به وسیله آن گیاهان روزی می‌دهد. در فرهنگ قرآن، حیات و مرگ انسان به خداوند نسبت داده شده است و خداوند روزی دهنده انسان معرفی می‌شود و هر که را بخواهد روزی‌اش را فراوان، یا کم می‌کند: «اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَعْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (رعد: ۲۶)؛ خداوند روزی را برای هر که بخواهد فراخ کند و [برای هر که بخواهد] تنگ، و [دنیاخواهان] به زندگی این جهان شادمان شدند، در حالی که زندگی این جهان در برابر آن جهان جز بهره‌ای [اندک] نیست. در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْأَنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ بُرُوحَهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاءً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» (شوری: ۴۹ و ۵۰)؛ خدای راست پادشاهی آسمان‌ها و زمین، آنچه را خواهد می‌آفریند؛ به هر که خواهد دختران می‌بخشد و به هر که خواهد پسران می‌بخشد، یا آنان را پسران و دختران هردو می‌دهد و هر که را خواهد نازا و بی‌فرزند می‌گرداند که او دانا و تواناست.

وابستگی حیات و پیدایش ما به اراده خدا به آسانی قابل فهم است، اما در مورد مرگ چنین نیست و تصور می‌شود که انسان می‌تواند با خودکشی به حیات و زندگی‌اش پایان دهد؛ اما خداوند نه تنها زندگی و حیات انسان، بلکه مرگ وی را نیز به اذن و اراده خود استناد می‌دهد و می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَجْزَى الشَّاكِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۵)؛ و هیچ کس جز به فرمان خدا نمیرد، نوشته‌ای [است] مدت‌دار، و هر که پاداش این جهان را خواهد، او را از آن دهیم و هر که پاداش آن جهان را خواهد، او را از آن دهیم و زود است که سپاسگزاران را پاداش دهیم.

وابستگی مطلق انسان به خداوند

خداوند حتی اراده و گزینش‌ها و خواسته‌های اختیاری انسان را متوقف بر اراده و خواست خود دانسته، می‌فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

نگرش توحیدی با همه ارزش‌های متعالی اخلاقی و انگیزه کسب فضایل اخلاقی عجین شده است و ارزش‌های اخلاقی در سایه خداشناسی و توحید توجیه و تبیین می‌شوند. از این جهت امیرمؤمنان علیه السلام خصلت قناعت‌ورزی شیعه واقعی را این‌گونه تبیین می‌کنند: «قَانِعٌ بِالَّذِي قُدِّرَ لَهُ» [شیعه واقعی] به آنچه خداوند برای او مقدر ساخته، قانع است. مفهوم قناعت در مقابل حرص و طمع قرار دارد و در ادبیات ما بسیار مطرح شده است و همچنین روایات و کتاب‌های اخلاقی نیز آن را بسیار ستوده‌اند. براساس آنچه امیرمؤمنان علیه السلام برای تبیین مفهوم قناعت فرمودند، وقتی انسان افزون طلب و حریص به دنیا نباشد و طمعی به مال دیگران نداشته باشد، به آنچه خداوند روزی او کرده، قانع است. مفهوم قناعت با برخی مفاهیم، از جمله با مفهوم زهد و رضا به قضای الهی و صبر بر بلا نزدیک است. ویژگی قناعت درباره نعمت‌ها به کار می‌رود و درباره رضایت به بلاها و مصیبت‌ها مفهوم قناعت کاربرد ندارد، بلکه آنجا واژه صبر به کار می‌رود.

جایگاه تقدیر و توحید افعالی

مفهوم تقدیر در ادیان الهی، بخصوص در اسلام و مذهب شیعه جایگاه خاصی دارد و یکی از مفاهیم کلیدی است. گاهی در عرف مردم این واژه مترادف با قسمت و سرنوشت شناخته می‌شود. اکنون با توجه به طرح مسئله علم، مشیت و تقدیر الهی در آیات و روایات و ضرورت اعتقاد به این حقایق لازم است که ما مسئله تقدیر را بررسی کنیم. البته بحث در این باره پیچیده و دشوار است و باید در مباحث کلامی و اعتقادی آن را بررسی کرد، اما ما می‌کوشیم متناسب با بحث اخلاقی مان به صورت گذرا مورد بررسی قرار دهیم. مباحث شناخت ذات، صفات و افعال الهی و عینیت ذات و صفات و توحید صفاتی و توحید افعالی همه از شاخه‌ها و فروع بحث توحیدند. توحید افعالی دو تفسیر دارد: تفسیر نخست آن این است که خداوند در رفتار و کارهایش یگانه است و نیازمند به کس دیگری نیست؛ تفسیر دوم توحید افعالی، بازگشت همه امور و کارها به اراده و مشیت الهی است. در نظام اسباب و مسببات فاعل‌های طبیعی و غیرطبیعی، فاعل‌های ارادی و غیرارادی و انسانی و غیرانسانی همه در کارند و افعال به آنها نسبت داده می‌شود، اما همه این فاعل‌ها و اسباب در طول فاعلیت خداوند قرار دارند و همه افعال و امور در نهایت به خداوند انتساب دارند که سلسله‌جنبان عالم هستی است و هیچ سبب و عاملی بدون اراده خداوند نمی‌تواند هیچ کاری را انجام دهد. این تفسیر از توحید افعالی در جای‌جای قرآن ظهور و بروز دارد. با نگاهی گذرا و ساده به قرآن درمی‌یابیم که قرآن اصرار دارد تا به نحوی همه پدیده‌ها را به خداوند نسبت دهد. در جایی قرآن بارش باران از آسمان را به خداوند

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (انسان: ۳۰)؛ و شما نمی‌خواهید مگر آنچه خدا بخواهد؛ همانا خداوند دانا و باحکمت است.

البته قرآن نقش انسان در رفتارش و اختیار و اراده او را انکار نمی‌کند و منکر استناد افعال انسان به وی نیست، بلکه به استناد کارها و رفتارها به انسان تصریح دارد، اما می‌فرماید که این رفتارها و کارها به اذن و مشیت و تقدیر خداوند انجام می‌گیرد. هدف و دلیل این رویکرد قرآن رسیدن به تکامل اختیاری است، زیرا انسان آفریده شده، تا به کمال برسد و کمال اختیاری انسان در تقرب به خداست و تقرب به خدا در گرو شناخت خداوند و حاکمیت مطلق او بر جهان هستی و و قوف بر فقر وجودی انسان و نیاز صددرصد او به خداست.

برخی به غلط می‌پندارند که استقلال وجودی دارند و به خود متکی می‌باشند و اسباب و وسایل به‌طور خودکار تأثیر دارند، و پدیده‌ها بدون نیاز به عاملی خارج از سلسله اسباب طبیعی به وجود می‌آیند، و از جمله انسان فقط در پی ارضای نیاز جنسی پدر و مادر و انتقال نطفه به رحم مادر تحقق یافته است و پس از مدتی بر اثر عوامل خاصی مرگش فرامی‌رسد؛ اما تعلیم و تربیت قرآنی با این پندار غلط مقابله می‌کند و در فرهنگ قرآنی همه امور اصالتاً به خداوند استناد دارد و فاعل حقیقی و کارگردان اصلی عالم، خداست، و کمال ما در تصحیح پندارها و باورهای خویش است.

ما باید باور کنیم که همه کارها را خدا انجام می‌دهد و آنچه در عالم طبیعت و در وجود ما رخ می‌دهد، در اصل به خداوند استناد دارد و عامل اصلی آن خداست؛ مانند آنکه وقتی مردم عادی پرواز هواپیما را در آسمان، یا حرکت کردن ماشین را در جاده‌ها می‌بینند، موتور خودرو و هواپیما را عامل حرکت می‌دانند؛ اما یک مکانیک یا فیزیک‌دان با نگرش علمی به این قضیه می‌گوید که حرکت ماشین و هواپیما به سبب تبدیل بنزین به انرژی حرارتی و تبدیل انرژی حرارتی به نیروی مکانیکی است، و عامل اصلی حرکت، راننده و خلبانی است که ماشین یا هواپیما را هدایت می‌کند.

هنر قرآن شناساندن علت اصلی و سلسله‌جنبان هستی به ماست؛ یعنی کسی که همه حلقه‌های زنجیره‌های حیات و عالم به او منتهی می‌شود. ما باید در ورای عالم شهود، عالم را غیب باور داشته باشیم و در ورای هر چیزی دست قدرت خدا را مشاهده کنیم. هدف آفرینش ما حرکت به سوی خداست، و در این مسیر پیوسته باید به یاد خدا باشیم، و دست توانای او را در عالم و در همه زندگی خود مشاهده کنیم. باید لحظه سخن گفتن توجه داشته باشیم که خداوند قدرت سخن گفتن را به ما عنایت کرده است و با اراده و مشیت او ما سخن می‌گوییم و همچنین دیگر فعالیت‌های ما با اراده و مشیت الهی انجام می‌شوند. در

یک کلام باور کنیم که همه کارها به دست خداست و ممکن نیست کاری خارج از اراده و مشیت خداوند انجام شود؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ کسانی که او را از پرستش خداوند بازمی‌داشتند و به پرستش بت‌ها دعوت می‌کردند، معبودش را این‌گونه معرفی کرد: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُعْمِي وَيَسْفِينُ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ» (شعراء: ۷۸-۸۱)؛ آنکه مرا آفرید و همو مرا راه می‌نماید، و آنکه طعام و آشامیدنی‌ام دهد، و چون بیمار شوم، بهبودم بخشد و آنکه مرا بمیراند و سپس زنده‌ام کند. مسلماً حضرت ابراهیم علیه السلام از خاصیت شفابخشی دارو آگاه بود و می‌دانست و باور داشت که غذا گرسنگی انسان را رفع می‌کند و اگر کسی غذا نخورد می‌میرد. وی به اهمیت و نقش اسباب واقف بود، اما او ورای این اسباب، دست قدرت خدا را می‌دید و تأثیر این اسباب را ناشی از اراده و مشیت خدا می‌دانست. وی اعتقاد داشت که اگر اراده خداوند نباشد، اسباب تأثیری نخواهد داشت.

ما باید از اسباب استفاده کنیم؛ یعنی وقتی مریض می‌شویم، نزد پزشک برویم و دارو مصرف کنیم؛ اما باید باور کنیم سرسلسله‌جنبان هستی و مسبب‌الاسباب خداست. بی‌شک اگر ما این‌سان خدا را باور کنیم و به او اعتماد داشته باشیم، اختیارمان را به خدا می‌سپاریم و از هیچ‌کس جز خدا نمی‌ترسیم. البته درک و باور آنچه گفتیم دشوار است و جز با توفیق الهی و نورانیت دل و کمال عقل، انسان به این باور نمی‌رسد.

ثبوت مقدرات

خداوند از آنچه خلق کرده، از جمله از رفتار ما آگاه است و آن دانش را در کتابش ثبت کرده است: «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى» (طه: ۵۲)؛ گفت دانش آن در کتابی نزد پروردگار من است، پروردگار من نه خطا می‌کند و نه فراموش.

در آیه دیگر، خداوند درباره ضبط همه حوادث و بلاها و گرفتاری‌ها در کتاب و خزانه علم الهی می‌فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (حدید: ۲۲ و ۲۳)؛ هیچ مصیبتی در زمین [چون تنگدستی و سختی و قحطی] و نه در جان‌هایتان [چون بیماری و اندوه] نرسد، مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم، در نوشته‌ای است؛ این بر خدا آسان است، تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه مخورید و به آنچه به شما داد، شادمان نشوید و خدا هیچ گردنکش خودستایی را دوست ندارد.

خداست، عینیت یابد. برای تقریب به ذهن و با مسامحه عرض می‌کنم که عوامل و اسباب مانند حلقه‌های زنجیری هستند که تا کسی حلقه نخست زنجیر را حرکت ندهد، حلقه‌های دیگر نیز حرکت نمی‌کنند. مسبب‌الاسباب و سلسله‌دار عوامل و اسباب خداوند است و تا خداوند اراده نکند، عوامل و اسباب تأثیر و حرکت نخواهند داشت.

ثمرهٔ باورداشت حاکمیت مطلق خدا بر عالم

اگر انسان به این معرفت عالی دست یابد و باور کند که خدا همه‌جا حضور دارد، و او قدرت بلامنازع است، و اراده و مشیتش در سراسر هستی جاری و ساری است و کاری خارج از ارادهٔ خدا انجام نمی‌شود، از غیر خدا نمی‌ترسد و برای رسیدن به مقاصد خود به تملق از دیگران و چپلوسی آنان نمی‌پردازد، و نیز به داشته‌های خود مغرور نمی‌شود و برای خود قدر و ارزشی قائل نمی‌شود، و عبادت و کار نیک خود را ناشی از توفیق الهی می‌داند، و به خود نمی‌بالد و خود را بدهکار و مدیون خدا می‌داند و درصدد شکرگزاری از خدا برمی‌آید. خداوند انتظار دارد بندگانش به چنین معرفتی دست یابند و حاکمیت مطلق و ارادهٔ نافذ خدا را در همهٔ هستی باور کنند، حقیقتی که فعلاً در پرده است و باورش برای ما دشوار، و روزی که پرده‌ها کنار روند، آن حقیقت آشکار می‌شود. خداوند دربارهٔ آن روز می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (ابراهیم: ۴۸)؛ روزی که این زمین، زمین دیگری گردد و آسمان‌ها [به آسمان‌های دیگر] دگرگون شود و [همه] در پیشگاه خدای یگانه سخت چیره پدیدار شوند. در آیهٔ دیگر، خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنَ الْمَلَكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر: ۱۶)؛ روزی که نمایان شوند، هیچ‌چیز از آنان بر خدا پوشیده نباشد، [و ندا آید که] امروز پادشاهی که راست؟ خدای راست، آن یگانه بر همه چیره. اکنون نیز مالکیت هستی از آن خداست، اما ما از آن آگاهی، و آن را باور نداریم. اما در قیامت که حجاب‌ها و پرده‌ها از برابر چشمان کنار می‌روند، و حقایق عیان می‌شود، آن حقیقت برای ما آشکار می‌شود، نه آنکه امروز مالکیت از خدا نیست و در قیامت به خدا واگذار می‌شود.

پس از مرگ، انسان از همهٔ حقایق آگاه می‌شود، اما این فهم اختیاری نیست و در سرنوشت انسان تأثیری ندارد. آنچه مطلوب، و در سرنوشت انسان مؤثر است، فهم و ایمان اختیاری است که باعث دگرگون شدن انسان و حرکت او در مسیر هدایت می‌شود. اما پس از

پذیرش ثبت همهٔ حوادث و رخدادها، از جمله رفتار انسان در کتاب الهی و علم خداوند به آنها، آسان است؛ زیرا تعلق علم خداوند به رفتار ما منافاتی با صدور اختیاری آن رفتار از ما ندارد؛ اما خداوند فقط ضبط امور در کتاب خود را بیان نمی‌کند، بلکه همهٔ امور و حوادث، از جمله رفتار انسان را وابسته به مشیت و ارادهٔ خود می‌داند و می‌فرماید همهٔ آنها با تقدیر الهی انجام می‌شود. تقدیر به معنای اندازه‌گیری و تعیین اندازه و حدود یک چیز است؛ همان‌گونه که پیش از ساختن خانه برای آن نقشه‌ای تهیه می‌گردد، و در آن مساحت، حدود و ویژگی‌های کامل خانه ثبت می‌شود، آن‌گاه براساس نقشه به‌دقت خانه را می‌سازند.

خداوند نیز برای همهٔ مخلوقات خود، از جمله انسان و رفتارهایش و همچنین برای حوادث و اتفاقاتی که برایش رخ می‌دهد نقشه و تقدیر دارد. در تقدیر الهی همهٔ وضعیت ما و اتفاقاتی که برای ما رخ می‌دهد، با حدودشان مشخص شده‌اند. حتی سخن گفتن ما و حدودی که برای آن سخن وجود دارد، در تقدیر الهی معین و مشخص شده است. آن‌گاه در خارج، همان تقدیرات الهی با اراده، خواست و اذن او محقق می‌شود و هیچ‌کاری بدون اذن خداوند انجام نمی‌شود. حتی رفتار اختیاری ما که با اراده و انتخاب ما انجام می‌شود، از اراده و خواست خدا بی‌نیاز نیست، اراده و خواست ما در طول ارادهٔ خدا قرار دارد و از مسیر آن به فعلیت می‌رسد.

همهٔ افعال، چه افعال طبیعی که با نیروی طبیعی انجام می‌گیرند و اراده در انجام‌دادن آن دخالت ندارد، و چه رفتار و افعال اختیاری، همگی با اراده و مشیت خدا انجام می‌شوند. از این رو محل تولد و زندگی ما به ارادهٔ خدا معین شده است. به‌وجود آمدن نطفهٔ ما از غذای خاص و قرار گرفتن آن در رحم مادر به اراده و خواست خدا بوده و ما هیچ نقشی در آن نداشتیم. مدرسه‌ای که در آن درس می‌خوانیم، به ارادهٔ خدا ساخته شده، و به ارادهٔ خدا آن مدرسه برای تحصیل ما معین شده است. همچنین خداوند استاد ما را خلق کرده، و به ارادهٔ خدا ما به‌سوی او راهنمایی و هدایت شدیم. هر کاری که در این عالم انجام می‌شود، چه بدون واسطه و چه به واسطهٔ اسباب و دیگر مخلوقات خدا، به خداوند انتساب دارد. البته ما آنچه را بدون واسطه از خداوند صادر می‌شود، نمی‌شناسیم و آنچه فراروی ماست کارهایی است که با واسطه به خداوند انتساب دارند. گاهی برای تحقق و اجرای ارادهٔ الهی ده‌ها یا صدها واسطه در کار است تا آنچه اراده و خواست

مصالح و مواد ساخت مسجد را فراهم آورده، و نمازگزاران و از جمله امام جماعت را خلق کرده، و همچنین انگیزه و اراده شرکت در نماز جماعت را خداوند در ما و نمازگزاران به وجود آورده است و همه عواملی که در تشکیل نماز جماعت و شرکت ما در آن دخیل‌اند، به وسیله خداوند تقدیر شده‌اند و کاری خارج از اراده و تقدیر الهی انجام نگرفته. طبیعی است وقتی باور داشتیم که همه اسباب و وسایل در اختیار خداست و همه چیز با تدبیر و براساس تقدیر الهی انجام می‌شود، به نقص و فقر ذاتی خود پی خواهیم برد و تسلیم محض تدبیر و قدرت نامتناهی خداوند می‌شویم.

نتیجه آنچه گفته شد این است که اگر ما تدبیر خداوند بر همه امور و تقدیر الهی را باور داشتیم، خواهیم دانست درآمدی که در قبال انجام دادن کار و وظیفه خود به دست می‌آوریم، و غذایی که می‌خوریم از طریق اسباب الهی و مطابق با تقدیر و تدبیر حکیمانه الهی فراهم شده است. بنابراین به آن قانع خواهیم شد. قناعت و راضی شدن ما به آنچه در اختیارمان قرار گرفته، و روزی‌مان شده است، در واقع به معنای رضا به تقدیر حکیمانه خداوند و پذیرش خواست و اراده اوست؛ آن هم خداوندی که بندگانش را دوست دارد و چتر رحمتش را بر همگان گسترده است. با توجه به این تعریف از توحید افعالی و تقدیر و تدبیر الهی و باور کردن آن، اگر خداوند سلامتی را برای بنده‌اش مقدر ساخت، او می‌پذیرد و به آن راضی است و حتی اگر بیماری و فقر را برای او مقدر گرداند، با طیب خاطر و رضایت می‌پذیرد. بی‌شک این تعریف و برداشت از قناعت با آنچه در کتاب‌های اخلاقی معرفی می‌شود بسیار متفاوت است. مبنای نیکویی قناعت در نظام‌های رایج اخلاقی مدح و خوشایند مردم است، اما مبنای نیکویی قناعت در آنچه امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند، بر توحید افعالی منطبق می‌باشد، و آن خشنودی از خواست و تقدیر خداست و این سطح از قناعت بسیار فراتر و ارزشمندتر از قناعتی است که در اخلاق رسمی و رایج تعریف شده است.

مرگ، تکلیف و اختیار از انسان سلب می‌گردد و امکان جبران رفتار زشت گذشته فراهم نیست. از این رو آن فهم و درک به حال انسان سودی نمی‌بخشد؛ البته در آن هنگامه وقتی گنهکاران عاقبت خود را می‌بینند، درخواست و آرزو می‌کنند که خداوند به آنها فرصتی دیگر بدهد و آنان را دوباره به دنیا برگرداند تا رفتار زشت گذشته خود را ترک کنند؛ اما این درخواست و آرزو بیهوده و دست‌نایافتنی است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده: ۱۲)؛ و اگر ببینی آن‌گاه که این بزهکاران سرهای خویش را نزد خداوندشان [به خواری و شرم] در پیش افکنده باشند، [گویند:] بار خدایا، دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا کاری نیک و شایسته کنیم که ما بی‌گمان باوردارنده‌ایم.

کمال انسان در ایمان به غیب و درک حقایق غیبی است و هر قدر این ایمان و معرفت گسترده‌تر شود، تقرب انسان به خداوند بیشتر می‌شود، تا آنجا که همه پرده‌ها و حجاب‌ها از برابر بنده کنار می‌رود و او به وضوح تجلیات رحمانی را مشاهده می‌کند. این همان مقام و مرتبه‌ای است که امیرمؤمنان علیه السلام در مناجات خود از خداوند درخواست می‌کند و می‌فرماید: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَبْرَأْ قَلْبِي بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُلَقَّةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» (قمی، ۱۳۷۰، مناجات امیرمؤمنان علیه السلام در ماه شعبان)؛ خدایا، مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیده‌های دل ما را به نوری که بدان تو را مشاهده کنند، روشن ساز تا آنکه دیده بصیرت ما حجاب‌های نور را بردرد و به نور عظمت تو واصل شود و جان‌های ما به مقام قدس و عزت پیوندند.

البته آن مقام و مرتبه متعالی معرفت مختص بندگان خاص و ممتاز خداست، ولی دستیابی دیگران هم بدان محال نیست، اما بسیار دشوار است. ما باید مسیر معرفت و باور به حاکمیت مطلق خداوند را برای خویش هموار کنیم و بکوشیم همواره به یاد خدا باشیم و قدم به قدم و مرحله به مرحله این باور را در خود تقویت کنیم که همه کارها به دست خدا انجام می‌شود و همواره به خداوند اعتماد داشته باشیم و برای او شریک قائل نشویم. وقتی باور کردیم که تدبیر عالم به دست خداست، و اوست که مقدرات عالم را رقم می‌زند، باور خواهیم کرد که وضعیت و زمینه‌های هر کار ما از جمله اراده و تصمیم‌گیری ما به وسیله خداوند مقدر شده است؛ مثلاً وقتی می‌خواهیم در صف نماز جماعت شرکت کنیم، باور داریم که خداوند